

از : سید محمدعلی جمالزاده - زنو

« قسمت چهارم »

« آینه گر عیب تو بنمود راست
خودشکن، آئینه شکستن خطاست »

بنزدن آن کس نکو خواه نست
که گوید فلان چاه در راه تست
هر آن کس که عیبش نگویند پیش
هنر داند از جاهلی عیب خویش
مگو شهد شیرین شکر فایق است
کسی را که سقمونیا لایسق است
ز دشمن شو سیرت خود که دوست
هر آنج از تو آید بچشمش نکوست
وبال است دادن برنجور قند
که داروی تلخش بود سودمند
چه خوش گفتم آن مرد دارو فروش
شفا بایدت داروی تلخ نوش

« خلیقات » ما ایرانیان یک رشته تحقیقاتی است که جناب آقای سید محمدعلی جمالزاده از مجموعه آراء و عقاید قدیم و جدید محققین اجتماعی و نویسندگان صاحب نظر جمع آوری و با نظرات شخصی توأم نموده و در شماره های آخر دوره دوم مجله منتشر شده است و اینک دنباله آن ادامه مییابد و بجای میرسیم که آراء و عقاید یگانگان و محققین دو قرن اخیر باطلاع خوانندگان ارجمند و علاقمندان گرامی میرسد.

مجله مسائل ایران

گویتو دانشمند معروف فرانسوی در کتاب خود که « سه سال در ایران » نام دارد و آقای ذبیح‌الله منصوری آنرا به فارسی ترجمه نموده و در شماره ۲۱ از نشریات روزنامه کوشش بجا رسیده است درباره اخلاق ایرانیان مطالب بسیار دارد و از آن جمله مینویسد :

« برای چه ایرانی اینقدر ریاکار شده و چرا تا این اندازه در تقدس و اظهار زهد غلو مینماید و حال آنکه باطناً اینقدرها مؤمن نیست و بجه سبب غالب این مردم حرفی را که میزنند غیر از آنست که در حقیقت فکر میکنند و بقول خودشان زبانتان دگر و دل دگر است هر مذهبی که وارد ایران شود به دورویی و شك و تردید جلیب ایرانیان برخورد خواهد کرد . ایرانی ملتی است که از چند هزار سال قبل ازین با صدها مذهب مختلف بکنار آمده است و خصوصاً مثلاً مذاهب پنهانی بطوری این ملت را شكاك و دو رنگ و بوقلمون صفت بار آورده است که محال است شخصی بتواند بگفته آنها اعتماد نماید زیرا هر چه میگویند غیر از آنست که فکر میکنند و آنچه فکر میکنند غیر از آنهاست . »

- ۱۳ -

جیمس موریه مؤلف کتاب مشهور « سرگذشت حاجی بابای اصفهانی » هم در این کتاب و هم در « سیاحت نامه » های خود در ایران مطالب بسیاری در باره اخلاق ما نوشته است و شاید هیچکس مانند او داد سخن را درین باب نداده باشد و خود او نیز در مقدمه « حاجی بابا » میگوید « حالا ایرانیها خواهند گفت که فرنگی تو كوڤ ما رفته است . » ما درینجا تنها دو قطعه از قضاوتهای او را میآوریم که در یکی حقیقه « تو كوڤ ما » رفته است و در دیگری تمجید از استعداد ما نموده است .

اما آنچه در مذمت ما گفته :

« یاران ، بایرانیان دل مبندید که وفا ندارند و آدم را بدام میاندازند . هر قدر بعمارت ایشان بکوشی بخرابی تومیکوشند،

دروغ ناخوشی ملی و عیب فطری ایشان است و قسم شاهد بزرگ این معنی. قسمهای ایشان را ببینید، سخن راست را چه احتیاج بقسم است. بجان تو، بجان خودم، بمرگ اولادم، بروح پدر و مادرم، بشاه، بحقیقه شاه، بمرگ تو، بریش تو، بسبیل تو، بسلام و علیک، بنان و نمک، به پیغمبر، باجداد طاهرین پیغمبر، بقبله، بقرآن، به حسن، به حسین، بچهارده معصوم، بدوازده امام، از اصطلاحات سوگند ایشان است. خلاصه آنکه از روح و جان مرده و زنده گرفته تا بسر و چشم مقدس و ریش و سیبیل مبارک و دندان شکسته و بازوی بریده تا باآتش و چراغ و آب حمام، همه را مایه میگذارند تا دروغ خود را بکرسی بنشانند، این دروغها را باور مکنید. «

(از «حاجی بابا» (۱))

(۱) در اینجا شاید بی‌مناسبت نباشد تذکر بدهم که ترجمه این کتاب را به شیخ احمد روحی کرمانی شهید راه آزادی نسبت داده‌اند ولی در حقیقت (چنانکه اکنون اسناد بسیار محکم در دست من موجود است) مترجم میرزا حبیب اصفهانی بوده است و همچنین برای من مسلم است که نویسنده کتاب هم همان جیمس موریه انگلیسی است و کس دیگری نیست و خیلی متأسفم که پس از تنقیح و تجدیدنظری که مدت چند ماه در ترجمه فارسی آن بعمل آوردم و تمام کتاب را بخط خودم نوشتم و برای یکی از مؤسسات نشر کتاب طهران فرستادم هنوز بچاپ نرسیده است و بسیار تعجب نمودم و حتی یکی از مجله‌های مصور طهران ایرادهای سخت ناحق بر این کتاب و بر من که درصود طبع آن بودم و براداره‌ای که خیال چاپ آنرا داشت وارد ساخت با اینهمه امیدوارم که بطبع آن کامیاب گردم. نباید فراموش نمود که معروف است که در تمام ادبیات دنیا سه کتاب نوشته است که در نشان دادن اخلاق اقوام بهترین کتابهاست یکی « هزار و یک شب » دوم « ژیل بلاس » و سوم همین کتاب « حاجی بابا ». از قضا کتاب « ژیل بلاس » را نیز بموجب استاد متقنی که در نزد من موجود است همین میرزا حبیب اصفهانی ترجمه کرده بوده است.

همین موریه در مدح و ستایش ایرانیان در «سیاحت نامه دوم» خود در ایران چنین نوشته است:

«استعداد ایرانیان در اخذ و قبول عادات و رسوم و طرز فکر و اندیشه سایر ملل و سهولتی که در تقلید و اقتفای اقوام دیگر دارند عقیده کسانی را تأیید مینماید که میگویند اگر ایرانیها مثل ترکها باروپا نزدیکتر بودند و روابط و مناسباتی را که ترکها با فرنگیها دارند میداشتند بلاشک بزودی در فنون جنگ و صلح با اروپائیان برابر و هم ترازو میشدند و بالنتیجه در زمینه سیاست اروپا دارای مقام و اهمیت بیشتری میگرددند» (۱)

همین شخص در کتاب دومین سیاحت خود بایران روزی که در سال ۱۸۱۶ میلادی دارد از خاک بیرون میروید چنین نوشته است:

«در ایران هیچ چیز اسباب دل بستگی و علاقه نمیشود چونکه مردم باستانی عدۀ معدودی دورو و مذبذب هستند و خاک ایران هم خشک است و از هر نوع مرض زمین و زمان را پر کرده است. برای چون ما اشخاصی که درینجا از هر ملت متمدنی هزاران کیلومتر دور افتاده ایم و بندرت از دوستانمان پیامی میرسد و بهیچوجه اسباب تفریح و تفنن و نشست و برخاستی نداریم واقعاً زندگانی در ایران حکم یک

(۱) متأسفانه سیاحت نامه اول و سیاحت نامه دوم موریه ظاهراً هنوز بفارسی ترجمه نشده است و این در صورتی است که هر دو در سال ۱۸۱۸ میلادی بفرانسه ترجمه شده و بطبع رسیده است.

نوع طرد و تبعید بلدی را دارد و درین لحظه که من از خاک ایران بیرون میروم فقط تأثر و غصه‌ای که دارم بحال رفقا و همقطارهایی است که پس از من باز باید درین مملکت بمانند و این نیز خود برغم و تأثر من میافزاید.»

- ۱۴ -

سر ه. پوتینگر نوشته است :

« در میان خودی ایرانیان با هم‌ردیف و هم‌شان خویش مهربان و مؤدبند ولی در مقابل برتر از خود خاضع و متواضع و نسبت بزیردستان زورگو و متکبرند. تمام طبقات وقتی که مورد مناسبی پیدا شود متساویا خسیس و فرومایه و نادرستند و نیز از تفتین و جاسوسی از استفاده از آنچه خودشان استعداد فوق‌العاده میخوانند ابا ندارند. دروغ را در صورتی که موجب تسهیل انجام منظورشان باشد نه فقط مجاز بلکه خیلی هم بجا میدانند. از حسن نیت و بلند نظری و حقشناسی تماماً بیگانه‌اند. در پایان این گفتار راجع باخلاق ایرانی بدون هیچگونه بیم انکار، در اثر مشاهدات شخصی خودم اضافه میکنم که بنظر من ایرانی در حال حاضر منشاء هر نوع جور و شقاوت و زبونی و بی‌دادگری و بزور تصرف مال غیر میباشد و مایه ننگی است که طبیعت بشری را آلوده ساخته و در هیچ

دوره و در میان هیچ ملتی مانند آن دیده نشده است « (۱) .

- ۱۵ -

دانشمندان و عالم علم اجتماعی فرانسوی نسبت به معروف گوستاو لوبون در کتاب « تمدنات قدیمی » خود در باره ایرانیان چنین آورده است :

« اهمیت ایرانیان در تاریخ سیاست دنیا خیلی بزرگ بوده است و لسی برعکس در تاریخ تمدن خیلی خرد بوده است . در مدت دو قرن که ایرانیان قدیم بر قسمت مهمی از دنیا سلطنت داشتند شاهنشاهی فوق العاده با عظمتی بوجود آوردند و لسی در علوم و فنون و صنایع و ادبیات ابداً چیزی ایجاد نکردند و بگنجینه علوم و معرفتی که از طرف اقوام دیگری که ایرانیان جای آنها را گرفته بودند چیزی نیفزودند ایرانیان خالق نبودند بلکه تنها رواج دهنده تمدن بودند و ازینقرار از لحاظ ایجاد تمدن اهمیت آنها بسیار کم بوده است و سهم آنها در آنچه سرمایه ترقیات بشر را تشکیل میدهد خیلی ناقابل بوده است » .

یک نفر انگلیسی زمانی که در طهران میدان مشق را میساخته اند در آنجا بوده و نوشته است :

« ایرانیها مردمان عجیبی هستند ، توپ

(۱) نقل از کتاب « تاریخ ایران و دوره قاجاریه » تألیف گرت -

واتسون ، ترجمه فارسی ، صفحه ۱۳ (حاشیه) .

ندارند و توپخانه ساخته‌اند و قشون ندارند
و میدان مشقی ساخته‌اند که بزرگترین میدان
مشقهای دنیاست.»

ثئودور نولدکه از مستشرقین بسیار نامی آلمان
که شاید بتوان او را زنده کننده تاریخ سلطنت ساسانیان
خواند زیاد معتقد باخلاق ایرانیان قدیم نبوده است و
از آن جمله در کتاب «تاریخ سلطنت مادها و
هخامنشیان» چنین نوشته است:
«وفا هیچگاه از صفات بارزۀ ایرانیان
نبوده است.»

و در «تاریخ ساسانیان» خود (بر اساس تاریخ طبری)
میگوید:

«ایرانیان که از قدیم الایام الی زمان ما
آنهمه بمبالغه از راستگوئی سخن گفته‌اند و
آنها استوده‌اند و از دروغگوئی بسببی و
زشتی یاد کرده‌اند در حقیقت چندان
علاقه‌ای بدان نداشته و ندارند» (۱).

در جای دیگر همین کتاب (متن آلمانی، صفحه
۴۴۳) بالصریح از خودستائی و خودبینی ایرانیان
سخن رانده است.

همین آرنولد که در موقع صحبت از انوشیروان
و عنوان «عادل» که ایرانیان باو داده بودند میگوید:
«ولی طبعاً باید دانست که مفهوم عدالت
وقتی نسبت آنرا بیک پادشاه مستبد ایرانی
میدهند عدالتی است که ماهیت آن مورد
تغییر و تبدیل بسیار مخصوصی واقع گردیده

(۱) بخاطر دارم که یک نفر از دوستان ایرانی هم معتقد بوده که اگر
ایرانیان قدیم آنهمه از دروغ نمیترسیدند و دروغ در میان آنها زیاد شایع
نبود آنهمه در هر موقع در منعت و نکوهش دروغ سخن نمیزانند. باید
گفت خدا بخواهد که این نظر بی‌اساس و مبنی بر جهالت باشد.

است». (تاریخ ساسانیان ، متن آلمانی ،
حاشیه ۳ در صفحه ۱۶۱) .

از جمله کسانی که در باب اخلاق ما ایرانیان
سخنانی دارند و از لحاظ تاریخ هم زیاد قدیمی نیست
رابرت کونت واتسن انگلیسی است که در صد سال
پیش سنه ۱۸۶۵ کتاب خود را موسوم به « تاریخ
ایران در دوره قاجاریه » نوشته و آقای وحید
مازندرانی هم آنرا بفارسی ترجمه نموده است . درین
کتاب چه از قول خود مؤلف و چه از قول اشخاص
دیگری داوریهائی درباره ما ایرانیان شده است که
اکنون قسمتی از آنها در اینجا نقل میشود :

درباره صفات درباریان از زبان سرجان ملکم
معروف مؤلف «تاریخ ایران» مینویسد: « صفات اتباع
شاه در آن وضعی که از زمان آیین مادها و پارسیان
باستان بوده تفاوتی حاصل نشده است» (صفحه ۳-۴) .
سپس خود مؤلف در خصوص ایرانیان چنین
مینویسد :

«... شاید صفت بارز ایرانیان آن نوع
وطن پرستی نیست که در میان اروپائیان
هست . يك فرد ایرانی شاید کمتر از هر
فرد دیگری در روی زمین حاضر است در
راه منافع کشور خود قدمی بردارد و وقتی
او در فکر صلاح وطن خویش است که
البته هیچگاه و بهیچوجه با منافع شخص
قابل قیاس نیست و باز در دلش می پندارد
که در دنیا کشوری که شایسته مقایسه با
ایران باشد وجود ندارد . بنظر من اگر
اکثر ایرانیان محکوم به تبعید ابدی بشوند
و بآنها اخطار شود که اگر باز پا بخاک

اجدادی خود بگذارند سرنوشت مرگ خواهند داشت مانند شیمه (۱) نخواهند توانست از کثرت علاقه بتجدید دیدار وطن عزیز از بازگشت خودداری کنند و علاقه آنان بر زمین نیاکان خویش نظیر دلبستگی اخلاف یهود است به بیت المقدس « (صفحات ۷ و ۸)

مؤلف دنباله سخن را در خصوص اخلاق ایرانیان بدین سان آورده است :

« از طرز سخنان ایرانیان در کشورهای دیگر راجع بوطنشان شنونده گمان میکند که ایران دلپذیرترین منطقه سراسر جهان است و هوای آن، آب آن، میوه های آن، خانه های آن، باغهای آن، اسبهای آن، شکارگاههای آن، مناظر آن، زنان آن، همه موضوع مبالغه آمیزترین تحسین از ناحیه ایرانیان مقیم هندوستان و اروپاست. ایرانیان در میان آثار بارز شکوه و جلال اروپائی لاف میزنند که سرزمین کشور او از هر جهت عالی تر است و درین اروپائیان و در عین خوشگذرانی آرزو میکنند روزی باز از سرچشمه شراب شیراز بنوشند و بانگ غزلهای حافظ گوششان را نوازش دهد. » (صفحه ۸) .

و باز در همین باب در جای دیگر :

« ایرانیان تقریباً از هر تیره و طبقه ای که

(۱) متأسفانه مترجم توضیحی در باب این کلمه نداده است و بر بنده نیز با وجود مراجعه بچند کتاب لغت معنی معلوم نگردید و جای تأسف است که مترجم تنها بتکرار لفظ قناعت نموده است و التفاتی نداشته است که خواننده آنها بفهمد یا نفهمد .

نام برده‌ام (۱) مردمی سالم و نیرومند میباشند و شاید دلیل عمده کمی نسبی امراض مزمن یا ارثی در میان سکنه بالغ آنها اصلاً ناشی از این حقیقت باشد که تمام کودکان در ایران از دوران طفولیت در معرض زندگی چنان سختی قرار میگیرند که افراد نحیف و علیل از بین میروند و این روش باندازه‌ای مؤثر است که گوئی آئین اسپارتی که بر طبق آن تمام اطفال ضعیف امکان رشد و زندگی نداشتند در میان ایرانیان هنوز جاری باشد». (صفحه ۱۱)

و باز در جای دیگری چنین آمده است :

« قسمت اعظم ایرانیان از نوعی تربیت برخوردار هستند. نادان و معتقد بخرافات پرمیایند و قسمت اعظمشان اعتقاد به محمد و علی و حسین دارند و به پیشگوئی غیب گویان و ستاره شناسان ساعت روز و نهجس و چشم بد و بعلم غیب که از دوره مغلها بجا مانده است پابند میباشند. ایرانیها بطور کلی باهوشند اما هوش آنها غالباً توأم با نادرستی و فقدان استقامت اخلاقی است. جوانان در میان ایرانیان قدیم چنانکه بما گفته‌اند اسب سواری و راستگوئی و تیر - اندازی یاد میگرفتند، چیز عمده‌ای که در فرزندان اخلاف آنها اثر بزرگی باقی گذاشته بنظر میرسد همان باشد که باطفال اسپارتی یاد میدادند که هیچوقت حاضر نشوند در صورت دروغگوئی رازشان فاش

(۱) شهرنشین و روستائیان و چادر نشینها مقصود است.

گردد. این درس را ایرانیان واقعاً از ته دل آموخته‌اند چون هیچ کاری سخت‌تر ازین نیست که يك ایرانی را برای دروغی که گفته است وادار به اعتراف کرد و هیچ چیزی نیز نادرتر از آن نیست که انسان حقیقت ساده‌امری را از زبان یکی از افراد آن کشور بشنود» (صفحه ۱۲).

ولی باز هم اودرباره صفات خوب و پسندیده ایرانیان میگوید:

« بنظر نمی‌رسد که اخلاق ایرانی بطور کلی در میان اروپائیان تأثیر مطلوبی بخشیده باشد ولی همانطور که اخلاق صحیح هیچ ملتی بی‌نقص نیست هیچ قومی راهم‌نمی‌توان گفت که اخلاقی بکلی مذموم دارد. بسیاری از صفات پسندیده در ردیف بدیها و عیبهای که سرزمین ایران را بدنام کرده است دیده میشود. مردم ایران بطور کلی صبورند و حکومت بر آنها آسانست. طبقات فقیر خیلی قانع و با ادبند توانگران بهموطنان گرسنه خود نان می‌رسانند. پدرهای خانواده قاعده برای همه بازماندگان خود خواه حرامزده (۱) و یا حلالزاده (۲) باشند ما ترك متناسب فراهم می‌گذارند. همه طبقات حس وفاداری نسبت بسلطان قانونی خود دارند و رفتار مردها نسبت بیکدیگر قریب خوش ذاتی و ادب و احترامست.» (صفحه ۱۳ و ۱۴)

(۱) منظور ظاهراً فرزندان صیغه و عقدی است.

ولی بدبختانه در دنباله همین مطلب میگوید :

« ولی از طرف دیگر انسان نمیتواند در میان ایرانیان زندگی کند و متوجه نشود که آنها فاقد صفات بسیاری میباشند که زندگانی را نیک مطلوب میسازد و چه عادات و معایبی دارند که در سرزمینهای دیگر مایه کار بشریت است . اگر لطفی در وجود حقیقت و درستی در روابط بین افراد دراستواری و وفا و استقلال اخلاقی و در زناشوئی محبت آمیز و در زندگانی خانوادگی و علاقه فامیلی و در صورت لزوم در حاضر بودن بفدا کردن مال یا جان در راه خیر عامه و تحمل عقاید دیگران در مسائل مذهبی و مراعات انصاف نسبت بدیگران و در حقشناسی در مقابل نیکوکاری گذشته و در ابراز شرم و در سعی و کوشش مستمر بمنظور خیراندیشی بحال آیندگان باشد ، انتظار مواجه شدن با چنین لطفی در سرزمین ایران بیهوده است » (صفحه ۱۴) .

مؤلف کتاب « تاریخ ایران در دوره قاجاریه » مطالبی نیز درباره درباریان نوشته است که چون با اخلاق ما سر و کار دارد شاید بی مناسبت نباشد که آنها را نیز در اینجا نقل نمائیم که البته بزمان مؤلف یعنی صد سال پیش مربوطست :

« دوست و پنجاه و سه پادشاه تا بحال بترتیب در ایران بر تخت سلطنت نشسته اند . اصل اساسی قانونی ایران میرساند که شاه یعنی کشور و همه افراد برای خاطر سلطان

زنده‌اند ولی برای قدرت سلطنت قرآن و دادگاههای ضامن عدالت برطبق احکام شرع یا قانون مدون و نیز کسانی که عرف یا قانون عادی بآنها اختیاراتی داده است رادعی بشمار میروند. تمام انتصابات در سراسر قلمرو سلطنت بوسیله شاه و یا کسانی که از جانب او اختیارات دارند انجام میگیرد. در پیرامون پادشاه يك دسته از رجال بعنوان درباری و پیشخدمت پیوسته افتخار حضور دارند. این اشخاص از لحاظ درجه و عنوان معادل لردها و افراد محترم دربارهای اروپا میباشند و نه فقط مانند آنها از داشتن لقب و عنوان پیشخدمت باشی خرسندند بلکه تکالیف واقعی خدمتگزاری را هم انجام میدهند. خوراك شاه راهنگام صبحانه و شام رجالی که مقام شامخی در کشور دارند بر سفره می‌چیدند بعضی از آنها فرزندان وزرای شاه میباشند و بعضی دیگر خود حاکم و والی ولایاتند. قلبان شاه را هر موقعی که اعلیحضرت بآن میل فرمایند یکی از اعیان بدست میگیرد و موقعی که پادشاه اراده کند که از اطاق بیرون برود سرپائی شاهانه را شخصی که شاید یکی از همان روزها سفیر کبیر اعلیحضرت در دربار خارجی بشود جلو قدوم شاه میگذارد. در واقع بعضی از آجودانهای که مشمول مرحمت هستند و بعضی از پیشخدمت باشیها اتفاقاً ممکن است علاقه‌ای برای

تغییر سمت خود داشته باشند یعنی سمتی که از برکت آن امید دارند بیک مأموریت در خارجه دست بیابند و آنرا تبعیدی آبرومند بشمارند. آن عده از پیشخدمت های همایونی که بسمت والی ایالات منصوب میشوند بندرت مایلند از دربار دور شوند و شاید هیچوقت علاقه‌ای بر رفتن به محل حکومت خود ندارند و لهذا برای خود نوایی تعیین میکنند که بجای آنها نایب‌الحکومه باشد و خود آنها از پیشگاه ملوکانه دور نمیشوند و هر چند که گاهی هم اتفاق میافتد که در معرض بعضی ناراحتیهای جزئی واقع شوند که از تند خلقی ناگهانی حتی ملایمترین اشخاص ممکن است ناشی بشود. چنانکه اگر احياناً پیشخدمت باشی از بدبختی مورد خشم شاهانه واقع گردد در دم محکوم حتمی مجازات ضربه شلاق میشود ولی بطور کلی ممکن است که این مجازات با تقدیم ماهرانه رشوه قدری تخفیف یابد. عبارات تملق آمیزی که گوش شاه ایران را از دوران کودکی پر میکنند. برای از بین بردن بسیاری از ملکات اخلاقی اصلی شهریاری کافی است. پیرامون فرزندان شاه را از همان اوان طفولیت گروه چاپلوسان تشریفاتی فرامیگیرند « (صفحه ۱۵ و ۱۶) »